



شهادتنامه سارا (نام مستعار)

اسم کامل: سارا
محل تولد: [حذف شده]
شغل: استاد علوم سیاسی

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۱۴ مرداد ۱۳۹۱

مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه حضوری با سارا تهیه شده و در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۹۱ توسط سارا تأیید شده است. شهادتنامه در ۳۶ پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده ی دیدگاه های مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی باشد.

شهادتنامه

پیشینه

۱. من سارا هستم، استاد علوم سیاسی. دکترای علوم سیاسی از دانشگاه [حذف شده] دارم و در حال حاضر

هم در دانشگاه تدریس می‌کنم.

شرح تجربیات شخصی از روند تحصیلات در ایران

۲. سیستم آموزشی ایران سیستم پیچیده‌ای است. به این معنا که بخشی از آن را می‌توانید که ذیل سیستم

آموزشی در کشورهای ایدئولوژیک که نظام‌های ایدئولوژیک دارند، ببینید و از این لحاظ قابل مطالعه

است. فرض بفرمایید که مدل اتحاد جماهیر شوروی [سابق]، مدل چین، نظام‌هایی که ایدئولوژیک

هستند، سیستم‌های آموزشی‌شان هم یک سری تبلیغات خاص را انجام می‌دهند، که دانش‌آموز را

فرهنگ پذیر و جامعه پذیر کند.

۳. البته من این را مقدمتا بگویم که جامعه پذیر کردن و فرهنگ پذیر کردن یک دانش‌آموز، کار

سیستم آموزشی حتی در مغرب زمین هم هست، یعنی در سیستم‌های دموکراتیک. اصلاً دموکراسی

یک سری اصولی هست که از همان بچگی به بچه‌ها در مدارس یاد می‌دهند، منتها این فرق می‌کند

با این که شما اصول نظام‌های ایدئولوژیک را به بچه یاد بدهید توی مدرسه. این یک.

۴. پس بنابراین کل این سیستم آموزشی باید در ذیل سیستم های آموزشی در نظام های ایدئولوژیک بررسی شود. دومین مقوله که پیچیدگی آن را زیاد می کند و شاید هم اصلا همین استثنایی بر ایدئولوژیک بودن و رسمی بودن آن باشد، وجود یک سری مدارس خصوصی به اسم غیر انتفاعی است. یعنی ما از یک طرف سیستم آموزشی رسمی داریم، مدارس دولتی داریم، منتها در کنار این از دهه شصت پایان جنگ، ما به تدریج مدارس غیر انتفاعی داشتیم، مدارس نمونه مردمی داشتیم، نمونه دولتی داشتیم. من خودم شخصا نمی دانم که مدارس نمونه مردمی و نمونه دولتی چی هست و فرقی با مدرسه غیر انتفاعی چیست. به هر حال ما یک چنین تنوعی را داریم، هر چند که همه آنها زیر همان نظام ایدئولوژیکی قرار می گیرند.

۵. خوب به طبع، خیلی از چیزها در این نظام خاص است، یک سری ویژگی های خاص خود را دارد، [مثلا] تبلیغات رسمی هم هست. [به این صورت] که فرض بفرمایید، مثلا من دانش آموز هفت ساله را به نوعی تربیت کند که شهروند خوبی برای نظام جمهوری اسلامی باشم. حالا شهروند خوب کیست؟ کسی است که از جمله مشخصاتش این است که به ولایت فقیه معتقد باشد یا روایت خاصی از شیعه را قبول داشته باشد، حتی تاریخ را به نوعی بخواند که دولت برای آن تصمیم می گیرد و... این از همان

اول دید شما را طوری شکل می دهد، که با دید دانش آموزی که در یک نظام باز تربیت شده از زمین تا آسمان فرق می کند. این وضعیت کلی است.

۶. در کنار آن شما باید توجه داشته باشید که ما یک سیستم سهمیه هم داریم که آن باز دوباره وضعیت را سانسوری تر می کند. وقتی که شما وارد مقاطع بالاتر می شوید، مثلاً در همین مدارس غیر انتفاعی، نمونه مردمی، نمونه دولتی که خاص هست، شما دانش آموز معمولی نمی توانید که وارد شوید. در همین سیستم محدود باز هم کوچک تر می شود. دانش آموزی می تواند وارد شود، که سهمیه خاص داشته باشد. این سهمیه خاص چیست؟ اگر یک سری وابستگی به ارگان‌های دولتی داشته باشد، وابستگی های نظامی، بسیجی و سپاهی داشته باشد.

۷. وقتی که وارد دانشگاه می شویم از این اندازه هم که هست کوچک تر می شود. به هر حال اگر شما فرزند شهید باشید امتیاز بیشتری دارید، اگر خودت به جبهه رفته باشی، یا اگر وابستگی های دولتی داشته باشی امتیاز بیشتری خواهی داشت. یعنی همه عوامل دست اندر کار هستند که تو را از یک سری فرصت ها محروم کنند، در حالی که کارکرد سیستم آموزشی آن است که در اختیار توی دانش آموز فرصت بگذارد.

۸. در کنار این شما باید تبلیغات رسمی هم داشته باشید، [وزارت] آموزش و پرورش رسمی هم داشته باشید، تاریخی که مرتب دستکاری می شود هم داشته باشید.

۹. به هر حال در یک چنین سیستمی، کار کردن، درس خواندن و تحقیق کردن یک معنای متفاوتی با آن چه که در سیستم باز ما می بینیم، دارد. پس ما با انواع و اقسام تبعیض مواجه ایم، از همان سال اول از زمانی که وارد مدرسه می شویم. چون شما تبلیغات رسمی می گیرید که یک شهروند خوب جمهوری اسلامی باشید، به تدریج همین طور اگر وابستگی های سازمانی، خانوادگی، مکتبی نداشته باشید، به تدریج حذف می شوید. ولی نکته جالب این است، که به خاطر بافت فرهنگی جامعه ایران و این که از قدیم علم اندوزی و دانش اندوزی در این جامعه اهمیت داشته، با این حال خانواده ها بچه هایشان را به بهترین مدارس می فرستند و سعی می کنند که بچه را به درس خواندن ترغیب کنند و یا بچه را به خارج از ایران می فرستند.^۱

^۱ صندوق بین المللی پول تخمین می زند که بیش از ۱۵ درصد از ایرانیان که در سطح تحصیلات دانشگاهی و یا بالاتر هستند در خارج از کشور زندگی می کنند.

<http://www.imf.org/external/pubs/ft/fandd/1999/06/carringt.htm> (به انگلیسی). همچنین نگاه کنید به

<http://www.payvand.com/news/12/may/1297.html>.

۱۰. شما فرض بفرمایید مثل این کشورهای عربی و یا ترکیه، آنها هم کمابیش با همین مشکلات جهان سومی ما مواجه هستند. منتها خانواده ها آن قدر که در ایران بر روی فرهنگ، آموزش و تربیت بچه تاکید دارند، آن جا ها ندارند. این تجربه شخصی من است.^۲ شما در اروپا دانشجویی را می بینید که از ترکیه آمده، از کشورهای عربی آمده، منتها به عوض این که بیاید و درس بخواند، وارد بازار کار می شود و دنبال بیزینس می رود، در حالی که دانشجوی ایرانی به دنبال فرصتی برای درس خواندن است. چون عقبه فرهنگی دارد، چون یک تمدنی هست که به هر حال در انواع و اقسام رشته ها دارای ادعا است، سنت فکری و معرفتی دارد و برای این جامعه درس خواندن خود یک ارزش است. شما ادبیات فارسی را نگاه بکنید، ادبیات حکمی ما را نگاه بکنید، حتی کلیله و دمنه را نگاه کنید دارد از زبان حیوانات به شما یاد می دهد و شما را ترغیب می کند که بروید و درس بخوانید، معرفت بیاموزید، هیچ کس نمی گوید بروید دنبال پول.^۳

^۲ در حالی که این تصور میان برخی از ایرانیان مشترک است، آمار تا به درجه ای که میتوان به آن اطمینان کرد تصویر پیچیده تری را نشان میدهد. برای آمار یونسکو در مورد آموزش و پرورش در خاور میانه ببیند: <http://stats.uis.unesco.org/unesco/ReportFolders/ReportFolders.aspx> (به انگلیسی).

^۳ مجموعه ای باستانی از تمثیلات مشتق شده از پانچا تانترا که حیوانات را به شکل موجود متفکر را به تصویر می کشد. را به تصویر می کشد: <http://www.iranicaonline.org/articles/kalila-demna-i>.

۱۱. در مقایسه با فرهنگ های همجوار که ما داریم. علت این که این سیستم در ایران جواب نداده به نظر من همین سنت فکری و معرفتی است. و الا جامعه ما را داغان کرده بود، یعنی می تواند داغان کند، چون قوی هست. پول نفت دارد در جامعه پمپاژ می شود، روزنامه ها و مجلات زنجیر پاره کرده ای هم هستند که دارند به نفع دولت تبلیغ می کنند، به نفع نظام تبلیغ می کنند، ولی جامعه ایرانی دست کم تا الان ثابت کرده که جامعه ای نیست که این برنامه ها بر روی آن قابل پیاده شدن باشد. نمونه بارزش هم این است، که شما می بینید یک کنفرانس در خارج از کشور برگزار می شود، راجع به مسائل ایران، افراد خطرات آن را به جان می خرنند و می آیند.^۴

۱۲. این به نظر من به خاطر آن است، که جامعه ابزارهای آن را داشته که برای مبارزه رو در روی دولت قرار بگیرد. به طور کلی مسئله آموزش و پرورش رسمی و دولتی و تبلیغاتی در ایران در زمان رضا شاه مطرح شد^۵، منتها وضعیت به این خرابی نبود در مقایسه با چیزی که امروزه هست و به ویژه از سال ۱۳۸۸ به بعد که در آن زمان اخراج استاد، اخراج دانشجو، تهدید آنها، و تعلیق [گسترش یافت].

^۴ شاهد به نهمین کنفرانس دوساله جامعه بین المللی ایرانشناسی در مرداد ماه ۱۳۹۱ اشاره می دهد. بسیاری از سخنرانان این کنفرانس که قرار بود از ایران بیایند برای شرکت نکردن در این کنفرانس و رد آن تحت فشار قرار گرفتند: <http://www.iranhrdc.org/persian/permalink/1000000166.html#.UE99FGUrzk8>

^۵ ریشه های نظام آموزشی مدرن ایران به اوایل دوره پهلوی باز میگردد :

<http://www.iranicaonline.org/articles/education-vii-general-survey-of-modern-education>

مقایسه دوران قبل و بعد از ۱۳۸۴

۱۳. این وضعیت کلی بعد از انقلاب بود که به نظر من بعد از سال ۱۳۸۸ حتی بدتر هم شد. یعنی دولت

آقای احمدی نژاد که در سال ۱۳۸۴ آمد و در سال ۱۳۸۸ هم به یک شیوه ای دوباره موقعیتش را

تثبیت کرد، برای هیچ چیز سیاست گذاری نداشت مگر برای حوزه فرهنگ.

۱۴. اگر خاطرتان باشد، اولین سخنرانی آقای احمدی نژاد در سال ۱۳۸۴ این بود که استاد سکولار ما در

دانشگاه هایمان نمی‌خواهیم^۶. از بعد از انقلاب این وضعیت جدید بود، چون از قبلش می رفتند سراغ

دانشجوی سکولار. به اسم سرکوب جنبش دانشجویی، کمیته انضباطی، تعلیق، بسیج و حراست

دانشجویان را کنترل می کردند. اما حالا دیگر دارند رسماً استاد را کنترل می کنند.

۱۵. دولت آقای احمدی نژاد برای هیچ چیز برنامه مدون نداشت. در تبلیغات انتخاباتی اش زیاد صحبت می

کرد، که مثلاً « ما با نظام سرمایه داری مخالف هستیم»، « با سرمایه داری مخالف هستیم»، « سرمایه

داری نظام فاسدی است». حرف از عدالت اجتماعی می زد، اما اولین جایی که آقای احمدی نژاد در

^۶ این از زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد به یک شعار تبدیل شد و در شهریور ۱۳۹۱ وزیر علوم

جمهوری اسلامی این شعار را تاکید کرد: <http://www.rajanews.com/detail.asp?id=136925>

سال ۱۳۸۴ افتتاح کرد، بورس تهران بود.^۷ شما اگر با عدالت اجتماعی موافقی، نماد سرمایه داری بورس

است. شما چه کار دارید به بورس؟ می‌خواهم بگویم که این از بی‌برنامه بودنش بود. منتها برای

دانشگاه‌ها برنامه داشت. چون حرف از اخراج استاد سکولار زد. ما بعد از انقلاب هیچ چنین چیزی

نداشتیم. یعنی حتی خمینی هم نگفته بود.^۸

اخراج از دانشگاه [حذف شده]

۱۶. من به خاطر هست که در آن زمان در دانشگاه [حذف شده] تدریس می‌کردم، بعد از سخنرانی ایشان

در سال ۱۳۸۴ قریب به ده استاد اخراج شدند. من خودم اخراجی دانشگاه [حذف شده] بودم. هیچ دلیلی

^۷ بورس تهران در سال ۱۳۴۶ تاسیس شد. ممکن است که بحث ایشان در مورد بورس نفت ایران که در سال ۱۳۸۴ شکل گرفت باشد و در حال حاضر به بورس کالا تبدیل شده است: <http://www.boursekala.com>.

^۸ در حقیقت، انقلاب فرهنگی ایران ۱۳۷۶-۱۳۶۹ آغاز به اسلامی کردن دانشگاه‌های ایران بود. ببینید: <https://tspace.library.utoronto.ca/bitstream/1807/32402/1/Mojab%20Struggle%20for%20Secularism%20in%20Europe%20and%20North%20America%20revised.pdf> (به انگلیسی). باز هم ببینید:

http://www.radiofarda.com/content/o2_revolution/389137.html برای دیدن بحث تلویزیونی در این مورد از

اوایل دوران انقلاب اسلامی، نگاه کنید به: <http://www.youtube.com/watch?v=Lu1PJLO3h0c>.

واقع، تحولات آغاز شده در دوره اول احمدی‌نژاد منجر به آن شد که برخی ادعا کنند که جمهوری

اسلامی مشغول سازمان دهی به انقلاب فرهنگی دومی است. ببینید:

<http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/tehranbureau/2010/05/cultural-revolution-redux.html>

هم ارائه ندادند. نه کاغذی به تو می دهند که بر اساس آن بتوانی طرح دعوا کنی، شکایت کنی، ولی

به تو می گویند که دیگر نمی توانی بیایی. من را رسماً اخراج نکردند، اما گفتند که دیگر بر نگردم.

۱۷. بعد از سخنرانی آقای احمدی نژاد من توسط بسیج دانشجویی اخراج شدم، یعنی نهادی که اصلاً مسئول

نیست. چون دانشگاه رئیس دارد، معاون آموزشی دارد، هیات کار گزینی استاد دارد، دیگر بسیج

دانشجویی چه عددی هست که به من استاد بگوید که دیگر نیا!

۱۸. عملاً بسیج دانشجویی دیگر به من اجازه کار ندادند. علی رغم آن که آنها دانشجو هستند، معلوم نیست

که به کجا وصل اند و از چه منابع مالی برخوردارند، از خودشان هم هیچ چیزی به جا نمی گذارند که

پاسخگو باشند. آنها نه تنها من، بلکه شش یا هفت نفر دیگر از همکارانم را هم اخراج کردند. ما به

ریاست دانشگاه اعتراض کردیم و ایشان در پاسخ گفتند که این موضوع از دست من خارج است.

۱۹. دانشگاه [حذف شده] در آن دوره که تحت ریاست آقای [دکتر عبدالله] جاسبی بود^۹ و خاندان هاشمی

هم هنوز قدرت داشت^۹، به نسبت دانشگاه های دولتی از وضع بهتری برخوردار بود و اصولاً وضع

^۹وب سایت دکتر عبدالله جاسبی به عبارت زیر است: <http://www.jassbi.net>

دانشگاه های دولتی بسیار خطرناک تر است و این از همان ابتدا بود که ما روی آنها حساب نمی

کردیم، چون پر از محدودیت بود.

۲۰. من بعد از اخراج به روزنامه کارگزاران^{۱۱} رفتم و بعد از یک سال که بیکار بودم توانستم در دانشگاه

[حذف شده، دانشگاهی در یک شهرستان] شغلی پیدا کنم. البته در آن موقع مشغول نوشتن پایان نامه

دکترایم بودم و اگر کاری هم پیدا می شد، نمی توانستم زیاد بروم.

۲۱. به این ترتیب مجبور شدم که به [حذف شده] بروم و اگر چنین نبود از تهران نمی رفتم. من اهل

[حذف شده] هستم و متولد این شهر هستم، اما ترجیح می دادم که در تهران بمانم چون ساکن تهران

بودم. من در سال ۲۰۰۶ اخراج شدم، حدود دو سال در روزنامه کار می کردم و بعد از آن در سال

۲۰۰۸ به [حذف شده] رفتم. روزنامه کارگزاران هم روزنامه هاشمی رفسنجانی بود.

^{۱۰} رئیس جمهور سابق، آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی جزو بنیانگذاران سیستم دانشگاه آزاد اسلامی

بود و هنوز هم نقش قابل توجهی در مدیریت آن دارد. وی اخیرا به عنوان رئیس هیئت امنای دانشگاه

منصوب شده است: <http://www.khabaronline.ir/detail/190549>

^{۱۱} روزنامه انتشاری توسط کارگزاران سازندگی حزب سیاسی تاسیس شده توسط علی اکبر هاشمی

رفسنجانی است که در اواخر سال ۱۳۸۷ ممنوع شد:

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2008/12/081231_op_kargozaran_closed.shtml

۲۲. موقعی که در دانشگاه [حذف شده] استخدام شدم، مسئله ای نبود و دیگر دنبال نیامدند و این در واقع جز خوبی های دانشگاه آزاد است که امکان مانور تو بیشتر است. اما در دانشگاه های دولتی چون سیستم آنها به هم پیوسته است، امکان ندارد که وقتی از جایی اخراج می شوید دوباره در دانشگاه دولتی دیگری مشغول به کار شوید. مگر این که بروی و پرونده خود را صاف کنی، یعنی بگویی که من اشتباه کردم و اگر مثلا این را گفته ام منظورم این نبوده و ... این هم یک دفتر در وزارت علوم است.

۲۳. [اخراج من نمونه] یک مدل است. مدل دیگر آن است که گروه را تعطیل می کنند. دانشجو به گروه نمی دهند و من استاد بروم به چه کسی درس بدهم؟ در واقع، انواع و اقسام کارها را انجام داده اند از سال ۱۳۸۴ و به ویژه وضع بدتر شده است.

۲۴. من نه در زمان دانشجویی و نه در زمان استادی برخوردی با حراست نداشتم. در زمان دانشجویی به این خاطر که معمولا کاری نمی کردیم که گیر بیافتیم، چون جالب نبود. بعضی ها بی خودی برای خودشان در دسر درست می کردند، برای خاطر حجاب یا مسائل سیاسی درد سر درست می کردند، ولی

من سعی می‌کردم که این کار را نکنم، چون ارزشی نداشت. ولی خیلی‌ها داشتند. در کمیته‌های

انضباطی تعلیق می‌شدند.

محدودیت‌های تدریس

۲۵. البته در تهران اوضاع خیلی خراب‌تر است و قابل کنترل نیست. نیروهای آزاد شده‌اند که سر خود

دانشجو و استاد را اخراج می‌کنند و گزارش رد می‌کنند. در حالی که من در [حذف شده] امنیت روانی

بیشتری داشته‌ام و در مورد دوستانم در شهرستان‌ها حتی قم آزادتر بوده‌اند و در مقایسه، تهران شهری

است که به طور رسمی کنترل می‌شود و از در و دیوار آن تبلیغات سیاسی می‌بارد، دوازده یا سیزده

میلیون نفر جمعیت دارد. چون اگر این کار را نکنند ما هر روز جنبش سبز خواهیم داشت در تهران.

ولی شهرستان‌ها هنوز موضعی دارند و نیروهایی که ارتجاعی هستند به آن معنا قوی نیستند در

شهرستان‌ها. من شخصا شهرستان‌ها را از این لحاظ ترجیح می‌دهم.

۲۶. روش نیروهای امنیتی در تهران و شهرستان ها یکی است، اما قدرت آنها در شهرستان ها کمتر است و

قدرت در اینجا یعنی زور، یعنی بتوانی اراده ات را بر من استاد تحمیل کنی. این تعبیر «وبری»^{۱۲} از

قدرت است، یعنی تو بتوانی اراده ات را بر آدم ها تحمیل کنی. و در اینجا به معنای سرمایه نیست.

پررویی هم نیست، قدرت تحمیل اراده است، چون پشتش به تهران گرم است.

۲۷. ما از سال ۱۳۸۸ هم با بحث اسلامی کردن علوم انسانی در یک مسیر بی بازگشت افتاده ایم. ذخیره

معرفتی ما در دانشگاه ها در رشته های علوم انسانی، همان ذره ذره ای را که استاد و دانشجو از بعد از

انقلاب جمع آوری کرده بودند، از بین رفت. یعنی من دیگر امیدی به علوم انسانی در ایران ندارم. مگر

چرا، به قالب علوم اسلامی. مثلاً علوم اسلامی مدرن که در غرب هم تدریس می شود.

۲۸. ولی جامعه شناسی، علوم سیاسی، حقوق و روانشناسی به شدت آسیب دیده اند. من به آینده آنها اصلاً

امیدوار نیستم، چون دولت در این زمینه جدی است. اولین رشته ای هم که تعطیل کردند، مطالعات زنان

بود که تبدیل شد به حقوق زن در اسلام.

^{۱۲} برای گفتگو در مورد نظریه ماکس وبر، فیلسوف سیاسی آلمانی در مورد اعمال قدرت، توجه به

۲۹. به عنوان یک متخصص علوم سیاسی متأسفانه مطالبی که می توانم بگویم محدود هستند و یکی از

بدبختی ها در سر کلاس های ما همین مسئله است. این یکی از مشکلات رشته ماست. ما همه چیز را

نمی توانیم در سر کلاس ها بگوییم.

۳۰. من و همکارانم در مورد هر آن چه که دلمان بخواهد می توانیم مطالعه کنیم، اما راجع به هر چه که

دلمان بخواهد نمی توانیم که بنویسیم. ما به هر کتاب و مقاله ای دسترسی داریم، البته نمی دانم که بعد

از سال ۱۳۸۸ بودجه خرید کتاب دانشگاه ها و کتابخانه ها چقدر کم شده است. ما دسترسی داریم، اما

نمی توانیم منتشر کنیم. کتاب خواندن آزاد است، تحقیق هم آزاد است، اما نتیجه نهایی و این که

بتوانی آن را منتشر کنی اصلاً آزاد نیست.

۳۱. در این مرحله با سیستم سانسور وزارت ارشاد مواجه می شوی، حالا بماند که من نویسنده در این شرایط

خودسانسوری هم می کنم. قبل از آن که کارم به زیر دست هیات نظارت و بازبینی وزارت ارشاد

برسد، من خودم خود سانسوری کرده ام از قبل. پس آن چه که من نوشته ام تنها بخشی از حقیقت را

بیان کرده. بعد به سیستم نظارت دانشگاه آزاد، سیستم وزارت اطلاعات و... میرسی، یعنی انواع و اقسام

نهادهای در این حوزه هستند.

۳۲. مجلات هم در ایران مثل خارج از کشور یک هیات تحریریه دارد و یک سری ملاحظات را به طور

کلی دارند. اصولاً ما این واژه را زیاد می شنویم و باز هم معنایی گسترده ای دارد. مثلاً فرض بفرمایید

که ملاحظات یک مجله علوم سیاسی در خارج از کشور ملاحظات علمی است، در حالی که در داخل

کشور این ملاحظات صرفاً علمی نیست. علم بخشی از ملاحظه است. بخشی از بهانه است و بخش دیگر

ایدئولوژی است و این که شما چقدر با مناسبات قدرت فرسایش پیدا می کنید.

۳۳. درس دادن هم محدود شده به خصوص برای رشته های علوم انسانی و در آن میان بیشتر از همه برای

علوم سیاسی. در تنظیم متون درسی یک کلاس علوم سیاسی، اصولاً سعی می کنم که چیزی را نگویند

که برایم اسباب دردسر شود. ممکن است که برخی از دانشجویان شکایت کنند.

۳۴. آنهایی که خودشان یک سری پیش فرض دارند و یا احیاناً وابستگی هایی دارد، ما در کلاس ها عموماً

یکی یا دو نفر از آنها را داریم و همان ها می توانند برای ما دردساز شوند. از اول نمی توان تشخیص

داد، که کدام یک از دانشجویان دست به چنین کارهایی می زنند. ولی با گذشتن بخشی از ترم

تحصیلی، از سوالاتشان، از نگرانی ها و علایقشان می شود فهمید.

۳۵. من همیشه خودم دو جور کلاس دارم؛ اندرونی و بیرونی. بیرونی آن چیزی است که رسمی است. و

اندرونی هم دانشجویانی هستند که امن هستند، مسئله دارند، سوال در ذهنشان هست. متاسفانه یک علت

این که خیلی سریع هر مسئله ای خصوصی و اندرونی میشود همین است.

۳۶. من دانشجویی داشته ام که تعلیق خورده است، اخراج شده و با موانع آزادی تحصیلی مواجه بوده است.

البته دوباره می روند، چانه زنی می کنند و بر می گردند، چون فعالیتشان که تشکیلاتی و نظام بر انداز

نیست. یک اعتراضی دانشجویی و فردی است. البته دانشجویانی که فعالیت سیاسی تشکیلاتی، فرقه ای

و قومی می کنند که وضعیتشان بسیار وخیم است. ولی دانشجویی که سوال دارد، احیاناً شیطنتی می

کند، او کمتر است ولی باز هم با تبعاتی روبروست. اگر من استاد وابسته به جبهه مشارکت باشم، یا

وابسته به فرض بفرمایید سازمان کردهای غرب ایران، مثلاً می گویم، مسلماً در دسر بیشتری دارم تا

استادی که فقط خودم هستم ولی اعتراض دارم.